

# تاریخ نقد ادبی در ادبیات عرب تا پایان

## دوره عباسی

«حسن دادخواه»

نقد ادبی، شاخه‌ای از ادبیات است و ناقد کسی است که با اشراف بیشتری به ارزیابی آثار ادبی می‌پردازد. با گذشت زمان و به دنبال پیشرفتهای فکری که در ادبیات و علوم ادبی رخ داد، نقد ادبی نیز دستخوش تحولات چشمگیری گردید و موضوعات آن گوناگون و گسترده شد و منتقدان نیز براساس این دگرگونیها هر يك به شاخه‌ای از نقد پرداختند و نظرات متفاوت و حتی گاه متضادی را در هر يك از موضوعات نقد ارائه دادند. از سوی دیگر می‌دانیم که عواملی همچون اوضاع اجتماعی و فرهنگی، زبان و تاریخ نیز در رشد و بالندگی، ضعف و قوت، روشها و ملاکهای نقد، تأثیری بنیادین دارند، به حدی که نقد ادبی، نزد يك ملت و در برهه‌ای از زمان خاص، با نقد ادبی نزد ملتی دیگر، بسیار متفاوت است.

ادبیات عربی و تاریخ آن نیز از دیرباز و تا آنجا که نویسندگان قلمرو ادب یاری کرده‌اند، با موسی «نقد ادبی» آمیخته بوده است، نقدی که طبعاً با مجموع اوضاع فرهنگی، ادبی و سیاسی جامعه با گرایشهای فکری ادیبان و منتقدان هماهنگ و همراه است؛ به همین جهت «تاریخ نقد ادب عربی» آمیزه‌ای از تاریخ سیاسی، فرهنگی، مذهبی و ادبی است.

در این میان، «تاریخ نقد ادب قدیم عربی» به جهت قدمت تاریخی از معلومات و دانستیهای ادبی که پایه و بنیاد نقد ادب عربی، در آن قرار و قوام یافته، مشحون است و منتقدان و ادیبان پرمایه و کارآمدی را در دامن فرهنگ و ادب اسلامی، خود تربیت کرده است که در عرصه‌های علمی و ادبی، نیک درخشیده‌اند.

بخشی از آن تاریخ، با عمری بیش از پنج قرن، موسوم به «دوره عباسی» است که در آن «نقد ادبی» نیز همپای دیگر علوم ادبی به مرحله تدوین و دگرگونی زنجیره‌ای خود رسید و همسو با تحولات فرهنگی و ادبی در نظم و نشر، رنگ و چهره نوینی به خود گرفت.

ناگفته نماند که گستردگی جغرافیایی جهان اسلام در آن روز و موضوعات گوناگونی که هر يك از جهتی به نقد ادبی مربوط می‌شوند، کار تحقیق پیرامون تاریخ نقد ادبی را بسی دشوار کرده است؛ از این رو هر دانش‌پژوهی، تنها قادر به مطالعه بخشی از تاریخ نقد عربی، آن هم در حوزه معینی از جغرافیای گسترده اسلام است.

## تاریخ نقد ادبی تا آغاز دوره عباسی

پیش از آنکه به شرح و بررسی نقد ادبی در دوره عباسی بپردازیم، لازم است به اجمال، وضعیت نقد در دوران جاهلی، صدر اسلام و دوره اموی را که از نظر زمانی پیش از دوره عباسی قرار دارند، مورد مطالعه قرار دهیم و پیش از آنکه به‌طور جداگانه خصوصیات نقد ادبی این دو دوره را بیان کنیم، مطالب عمومی و مشترکات نقد ادبی را در هر دو دوره مورد بررسی قرار دهیم.

نقد ادبی با ادبیات و دیگر علوم مشابه، رابطه‌ای تنگاتنگ دارد و از این رو که همه این علوم، خود متأثر از وضعیت طبیعی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جامعه هستند، لذا نقد ادبی نیز نمی‌تواند جدای از وضع عمومی جامعه مورد مطالعه قرار گیرد. به این جهت بررسی نقد در دوره جاهلی و اموی نیز در گرو شناخت اوضاع سیاسی و اجتماعی جامعه آن روز است و نظر به اینکه به جز چند مورد، خصوصیات این دو دوره شباهتهای زیادی به یکدیگر دارند، لذا نقد ادبی این دو دوره نیز نقاط مشترك فراوانی دارند؛ به این جهت می‌توان گفت که موارد زیر نسبت به نقد هر دو دوره صادق است:

۱. گرچه نقد در دوره عباسی نسبت به دو دوره پیش از خود یعنی جاهلی و اموی، تحولی کیفی و بنیادین داشت؛ اما ریشه و سرآغاز بسیاری از خصوصیات

نوین نقد در این دوره در دو دوره پیش از آن، هرچند به شکل ساده و غیر مدون، یافت می‌شود.

۲. محققین تاریخ ادبیات عربی، پایه نقد در دوره جاهلی و اموی، به‌خصوص جاهلی را «ذوق» می‌دانند<sup>۱</sup> و این مرحله تاریخ نقد ادبی عربی را «مرحله فطری» می‌نامند<sup>۲</sup> و چنان مرزی بین «ذوق» و «علم» کشیده‌اند، که گویی هیچکدام نمی‌تواند به حوزه دیگری وارد شود، ولی حقیقت این است که نقد در دو دوره جاهلی و اموی، به‌خصوص در دوره اموی، در عین حالی که بر پایه ذوق شخصی بوده؛ اما این «ذوق» از «علم» برمی‌خاسته است، و گرچه ما به‌طور صریح و روشن به وجود «علم» و «استدلال» پی نمی‌بریم، اما این را نباید حاکی از غیر علمی بودن و بی‌فایده بودن نقد در این دو دوره انگاشت؛ بلکه با در نظر گرفتن اوضاع عمومی جامعه آن روز و عدم توجه ایشان به تألیف و تدوین علوم، باید آن را به حساب بیدقتی و یا بینبازی ایشان به تألیف و تدوین اینگونه مسائل نهاد و روند طبیعی نیز بر این اساس است که تفسیر و تحلیل، همواره در مرحله‌ای بعد از مرحله «تمییز و تشخیص» می‌آیند.<sup>۳</sup>

۳. جامعه در دوره جاهلی و اموی، به‌خصوص جاهلی، جامعه‌ای محدود و بسته بود؛ این محدودیت و بسته بودن، ضمن اینکه زبان و ادبیات ایشان را از دخل و تصرفات دیگران مصون نگهداشته بود؛ ایشان را از افکار و اندیشه‌های دیگران محروم کرده بود. لذا نقد ادبی این دو دوره ضمن اینکه به دلیل سالم ماندن زبان و لغت، نیازی به بررسی همه‌جانبه نداشت، نتوانست از ثمرات ذهنی و اندیشه‌های دیگر مردمان استفاده برد. درحالی که در دوره عباسی هم زبان و لغت عرب به‌طور کامل آغشته با فرهنگها و لغات بیگانه شده بود و هم دانشمندان این دوره توانستند از فرهنگهای دیگر استفاده برند و از وجود دانشمندان اسلامی و کتابهایی که در این دوره به تازگی در علوم اسلامی و ادبی تدوین شده بود بهره گیرند. تأثیر این انقلاب در تدوین علوم آنقدر است که می‌توان آن را مهم‌ترین ویژگی ادب عباسی دانست؛ زیرا تا پیش از این تاریخ ادبیات بر اساس روایت‌هایی بود که بین مردم، زبان به زبان می‌گشت.<sup>۴</sup>

## نقد ادبی در دوره جاهلی

نقد در دوره جاهلی، منحصر به شعر بوده است، زیرا که شعر در این دوره وظیفه و مسئولیتی را، بسیار بسیار بیش از شعری که امروزه نزد ما مطرح است، دارا بوده است و از طرف دیگر چون روش متداولی برای نوشتن نبوده است، طبعاً نثر نمی‌توانست چنانکه باید در ادبیات جاهلی جلوه کند.<sup>۵</sup> به وسیله شعر بود که شاعران احساسات خویش را بیان می‌کردند و در زمینه سیاسی به دفاع از قبیله خود و هجو قبیله‌ای دیگر برمی‌خاستند، جمله معروف «الشعر دیوان العرب» خود گویای جایگاه و نفوذ شعر در دوره جاهلی است.

به دنبال اهمیت شعر، شاعر نیز مدافع و سخنگوی قبیله خود محسوب می‌شده است و به هنگام ظاهر شدن ذوق و استعداد شاعری در فردی از افراد قبیله، اصحاب آن قبیله به جشن و پایکوبی می‌پرداختند. به این جهت است که نقد ادبی در این دوره ضمن اینکه مبحثی ادبی و علمی بود، عرصه‌ای برای مبارزات قبیله‌ای نیز به‌شمار می‌رفت.

نقد کردن اشعار در دوره جاهلی به‌طور معمول یا از طریق نقد و خرده‌گیری بر لفظ و لغت بوده است و یا برتری دادن شاعری بر شاعر دیگر و یا صدور حکم پیرامون بعضی از قصاید و یا ابیات یک شعر. نمونه‌ای که از نوع نقد کردن اشعار در دوره جاهلی در ذیل نقل می‌شود، گویای این است که ناقد، دو بیت از اشعار امرؤالقیس را به‌عنوان پرشکوهترین شعر و دو بیت دیگر را به‌عنوان پست‌ترین و بی‌ارزشترین اشعار او دانسته است:

رؤبه گفته است: سخنی را مفاخره آمیزتر از این سخن امرؤالقیس ندیده‌ام:

فَلَوْ أَنَّ مَا اسْعَى لِأَذْنَىٰ مَعِيشَةٍ	کفانی - وَلَمْ أَطْلُبْ - قَلِيلٍ مِنَ الْمَالِ
وَلَكِنَّمَا اسْعَى لِمَجْدٍ مُّثَلٍ	وقد يدركُ المجدُ الموملُ امثالی

ترجمه:

۱. اگر من برای زندگی ناچیز و ساده‌ای تلاش می‌کردم، اندک مالی مرا کفایت می‌کرد و من [پادشاهی] را جستجو نمی‌کردم.

۲. ولی من برای به دست آوردن شکوه و عظمت ریشه‌دار تلاش می‌کنم و گاهی همچو منی، به عظمت ریشه‌دار نایل می‌شود؛ و نازلتر از این سخن وی نیافته‌ام:

لَنَا غَنَمٌ نُسَوِّئُهَا غَرَارًا      كَأَنَّ قُرُونَ جُلَّتْهَا الْعِصَى  
فَتَمَلًّا يَتَنَا أَفْطًا وَ سَمْنَا      وَ حَسْبُكَ مِنْ غَنَى شَبَعٍ وَرِيءٌ

ترجمه:

۱. ما را گوسفندان فربه‌ی است که آنها را به چرا می‌بریم و گویی شاخهای فرتوت آنها مانند عصاست.

۲. آن گوسفندان از پنیر و روغن، خانه ما را آکنده می‌سازند و سیری و سیرابی برای توانگری تو بس است.

روش اول که همان بحث و اشکال‌گیری پیرامون لفظ است، سرآغاز بحث لغوی و نقد لغوی بود که در دوره‌های بعد متداول گشته است، با این تفاوت که نقد لغوی در دوره‌های بعدی به منظور حفظ اصالت لغت عربی به بررسی لغات بیگانه‌ای که وارد زبان عربی شده بود، می‌پرداخت.

روش دوم که همان برتری دادن شاعری بر شاعر دیگر بوده است، ریشه و مقدمه «روش موازنه» در نقد بوده است، در این دوره، نقادان برای برتری دادن و قضاوت بین دو شاعر دلیل واضح و روشنی نمی‌آوردند، بلکه به عبارت کوتاه و قاطع بسنده می‌کردند. در «الآغانی» نمونه‌ای از این نوع نقد که در بازار عکاظ صورت گرفته، چنین نقل شده است:

در مجلسی که نایغه بنی ذبیان، حسان بن ثابت، اعشی و خنساء حضور داشتند، خنساء شعری را از اشعار خود را می‌خواند تا می‌رسید به پایان شعر:

وَ إِنَّ صَخْرًا لَتَأْتِيَنَّ الْهُدَاةُ بِهِ      كَأَنَّهُ عِلْمٌ فِي رَأْسِهِ نَارُ  
وَ إِنَّ صَخْرًا لَكُونَنَا وَ سَيَدْنَا      وَ إِنَّ صَخْرًا إِذَا نَشْتُو لَتَحَارُ

ترجمه:

۱. رهنوردها به «صخر» اقتدا می‌کنند؛ گویی او کوهی است که بر سر آن

آتشی شعله‌ور است.

۲. «صخر» سرور و مولای ماست و هنگامی که ما در سرما و قحطی زمستان وارد می‌شویم، او شتران خود را برای اطعام قربانی می‌کند. نابغه به وی می‌گوید: اگر ابوبصیر (اعشی) پیش از تو، شعرش را برایم نخوانده بود، حتماً می‌گفتم که تو شاعرترین مردم هستی؛ به خدا قسم که تو شاعرترین زنان هستی. خنساء پاسخ گفت: به خدا قسم که شاعرترین مردان هستم. حسان نیز گفت: به خدا که من از هر دو شاعرترم (هم از اعشی و هم از خنساء).<sup>۷</sup>

در این دوره، اعراب بازارهایی داشته‌اند که در آن جمع می‌شدند و اشعار خویش را برای همدیگر می‌خواندند؛ در این میان، بازار عکاظ<sup>۸</sup> که در ماههای حرام در آن گرد می‌آمدند.<sup>۹</sup> نقاد بارز آن دوره، یعنی نابغه ذبیانی - که از همه معروفتر است - در آن ماههای مخصوص، در این بازار خیمه سرخ رنگی برپا می‌کرد و شاعران نزد او می‌آمدند و اشعارشان را بروی می‌خواندند.<sup>۱۰</sup> جدالهای شعری و علمی و ادبی در این بازار، عاملی بود که شاعران عرب بتوانند در انتخاب لفظ و معانی شعری خود، دقت بیشتری نمایند.

نوعی دیگر از نقد و بررسی شعر در این دوره، این بوده است که شاعر خود به شعر خود می‌نگریسته است و موارد نیک آن را تقویت و موارد ضعف آن را دفع می‌کرده است، و شعرش را عرضه می‌کرده و انتشار می‌داده است. «حولیات» زهیر، یکی از شاعران این دوره مشهور است، وی به مدت شش ماه قصیده‌ای را می‌سروده است و به مدت شش ماه دیگر به آن می‌پرداخته و آن را تہذیب می‌کرده و آنگاه به دیگران عرضه می‌کرده است؛ این روش چندان پسندیده بوده است که برخی، بهترین شعر را شعری می‌دانستند که این شیوه را طی کرده باشد.<sup>۱۰</sup>

## نقد ادبی در دوره صدر اسلام و اموی

در بررسی تاریخ ادبیات این دوره به ویژگیهایی برمی‌خوریم که در دوره پیش از

آن، وجود نداشته است، وجود این ویژگیها خود از عوامل تغییر در نقد ادبی بود. البته این تغییرات در این دوره آنقدر به عمق و گستردگی نرسیدند که بتوان گفت نقد ادبی در این دوره پیشرفت قابل توجهی داشته است؛ اما عوامل این تغییر بالاخره فرهنگ و ادبیات و نقد ادبی عربی را در دوره عباسی به حد اعلای شکوفایی رساند؛ این عوامل و ویژگیها عبارتند از:

۱. ظهور دین اسلام و تأثیر آن بر ادبیات و معانی شعری و احساسات شاعران؛
۲. گسترده شدن جهان اسلام و ارتباط سرزمینهای اسلامی با دیگر مردمان و باز شدن جامعه؛
۳. تشکیل دولتها و حکومتها در حجاز، عراق و شام، و تحولات سیاسی ناشی از آن که به پیدایش گروههای سیاسی و در نتیجه ادب سیاسی انجامید؛
۴. تدوین شدن برخی از علوم ادبی و عقلی مثل نحو و عروض و کلام و شایع شدن مباحث فقهی و اخلاقی که از متن اسلام برخاسته بود؛
۵. تغییراتی که در وضع اقتصادی، اجتماعی و وضع ظاهری و معیشتی عامه مردم پیدا شده بود.

چنانکه گفتیم مجموعه این ویژگیها خود باعث بروز تغییراتی در ادبیات و نقد ادبی شد؛ در مورد تأثیر اسلام بر ادبیات دکتر سلوم می نویسد:

«همانا که اسلام در همه مظاهر زندگی عرب تأثیر گذارد، در ادب نیز گذاشت و هر جا که ادب باشد، نقد نیز هست.»<sup>۱۱</sup>

وی در مورد نقد ادبی در زمان رسول اکرم (ص) و خلفای راشدین می نویسد:

«رسول اکرم (ص) به اعتبار و ارزش اجتماعی و سیاسی شعر و تأثیر آن بر تبلیغات، آگاه بود؛ لذا در مقابل کسانی که او را هجو می کردند مقاومت کرده، موضع سختی را علیه ایشان اتخاذ فرمودند.»<sup>۱۲</sup>

جمله حضرت خطاب به حسان بن ثابت که: «اهجهم و روح القدس معك»<sup>۱۳</sup> و جمله‌های دیگر شبیه به آن بیانگر این توجه است.

ابن عبدربه درباره توجّه حضرت رسول (ص) به شعر و داوری ضمنی ایشان در خصوص بعضی اشعار، می نویسد:

«از دلایل منزلت شعر نزد اعراب و تأثیر شعر در قلب ایشان این است که وقتی رسول اکرم (ص) با قرآن مبعوث شد، قرآنی که نظم آن معجزه آسا و انسجام آن متقن است و شنیدن آیه های آن، قریش را به تعجب می انداخت؛ گفتند: این جز سحر و جادو چیز دیگری نیست. و نیز خود رسول اکرم (ص) درباره عمرو بن الاهتم وقتی سخن عمرو، حضرت را تحت تأثیر قرار داد؛ فرمودند: ان فی البیان لسحرا و نیز فرمودند: ان من الشعر لحکمة و یا وقتی اشعار اخلاقی و موعظه گونه سوید بن عامر المصطلقی را شنیدند؛ فرمودند: لو ادرك هذا الاسلام لاسلم. <sup>۱۴</sup> یعنی اگر این مرد در زمان ظهور اسلام زنده بود، حتماً مسلمان می شد. همراه با بازشدن و گسترده شدن جهان اسلام، مراکز ادبی فراوانی در سرزمینهای اسلامی مثل حجاز، عراق و شام ایجاد شد. البته نوع ادبیات و معانی شعری این مراکز، و به دنبال آن نقد ادبی تابع اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی این مراکز قرار گرفت؛ به شکلی که در يك زمان، شاهد تنوع در وضعیت ادبی بوده ایم؛ مثلاً در حجاز با توجّه به اینکه حکومت سیاسی حضرت علی (ع) به کوفه منتقل شده بود و حجاز فقط به عنوان محل گردآمدن حجاج باقی مانده بود، اشعار غزلی رشد کرد، و در کنار آن به این دلیل که حجاز مرکز اسلام بود، مکتب فقهی و نقد فقهی و اخلاقی نیز رشد کرد؛ ولی از آن جهت که از مکاتب علمی کوفه و بصره دور بود، نقد لغوی و علمی نداشت. <sup>۱۵</sup>

اما در عراق وضع به شکل دیگری بود، شعر عراقی در بیشتر زمینها با شعر دوره جاهلی شباهت داشت و روح عصبیت جاهلی هرچه تمامتر در آن زنده شده بود. <sup>۱۶</sup>

بازار مزید (یا مرید) در نزدیکی بصره که در اصل بازار خرید و فروش اشتران بوده است، در دوره اموی محل شعرخوانی شاعران شده بود؛ خواندن اشعاری که به طور معمول در هجو و فخر سروده شده بود. <sup>۱۷</sup> جریر و فرزدق از شاعرانی بودند که در این مکان گرد می آمدند و همدیگر را هجو می کردند و



اخطل و دیگران بر این مفاخره و مناظره نظارت می کردند. این گروه سه نفری پیشرو شاعران عرب بودند که نقادان، از آن روزگار به بعد، کسی را در ردیف مقام ایشان محسوب نداشته‌اند.<sup>۱۸</sup>

به نمونه‌ای از شیوه نقد در این دوره توجه کنید:

«ابوعبیده از قول عامدبن مالك امسمعی می گوید: اخطل فرزند بزرگ خود را به عراق فرستاد تا از جریر و فرزدق شعر بشنود و خبر هردو را نزد وی بیاورد، مالك به عراق روانه شد و شعر هردو را شنید، سپس نزد پدر آمد و گفت: جریر را چنان دیدم گویی که از دریا آب برمی گیرد، و فرزدق را چنان که گویی صخره‌ای را می تراشد؛ پس اخطل گفت: کسی که از دریا آب برمی گیرد بر دیگری برتری دارد.»

در مورد نقد ادبی در شام، می توان گفت که با انتقال حکومت سیاسی به دمشق، شاعران از حجاز و دیگر سرزمینهای اسلامی به آن دیار کشانده شدند؛ زیرا خلفا و امرا از ایشان پشتیبانی و حمایت می کردند، به این جهت ادب در دمشق، منحصر به دربار است؛ زیرا بیشتر مردم آنجا، نظامی و سرباز بودند و به ادبیات تمایلی نداشتند؛ اما حمایت افرادی مثل یزید که خود شعر می سرود و عبدالملك و ولید، تا حدودی این نقص را جبران می کرد. مجالس نقد و مناظره برخی از این خلفا و امرا که در حضور شاعران برگزار می شد، از دیگر انگیزه‌ها و عواملی بوده است که در تقویت روحیه شعری و نقد، تأثیر داشته است. در کتاب «الشعر والسعرا» آمده است که بزرگانی از مردم و شاعران، گرد عبدالملك جمع بودند؛ وی درباره روانترین بیتی که عرب سروده است، از ایشان سؤال کرد، همگی بر این بیت از امرؤالقیس اتفاق کردند:

و ما درفت عيناك الا لتضربى      بسهميك فى اعشار قلب مقتل<sup>۲۰</sup>

ترجمه:

دو دیدگانت نگر نیستند، مگر اینکه با دو تیر چشمانت، گوشه قلب تکه تکه‌ام را نشانه گرفتی.

به عقیده دکتر سلوم، «نقد نحوی» در این دوره، از قدیمترین انواع نقد بود، چون اولین فساد لغت از اختلال در صرف و نحو حاصل شد.<sup>۲۱</sup> در يك جمعبندی از اوضاع نقد ادبی در دوره اموی، می توان نتیجه گرفت که به جز در موارد اندکی، تدوین منظمی از «نقد ادبی» به عمل نیامده است؛ و ما منتقدینی نداشته ایم که کارشان، «نقد کردن» آثار ادبی باشد؛ البته حرکت‌هایی آغاز شد که می توان زمینه‌های زیر را بستر آن حرکتها دانست:

۱. پیدایش مبدأ طبقه‌بندی و برتری دادن شاعری بر شاعر دیگر؛
۲. پیدایش مکتب نقد اخلاقی و نقد فقهی؛
۳. بررسی سرفتهای ادبی.

## تاریخ نقد ادبی در دوره عباسی

با آغاز عصر عباسی، عصر تدوین بسیاری از علوم از جمله تاریخ ادبیات و نقد ادبی آغاز می‌شود؛ برای آشنایی بیشتر با تاریخ تحول نقد در این دوره، حرکت‌های زنجیره‌ای و تسلسلی نقد را که از «ترتیب زمانی» نیز برخوردار است، به چهار مرحله زیر تقسیم می‌کنیم:

۱. نخستین حرکت و جریان در نقد ادبی با ابن سلام جمحی آغاز و با مبرّد به پایان می‌رسد. این مرحله را می‌توان مرحله انتقالی از دوره اموی به دوره عباسی نامید؛ زیرا که در نظرات نقدی چهار منتقد این مرحله یعنی ابن سلام، جاحظ، ابن قتیبه و مبرّد، آمیزه‌ای از شیوه قدیم و نظریه‌هایی جدید، مشاهده می‌شود. کتابهای مشهور این مرحله «طبقات الشعراء» از ابن سلام، «البيان والتبيين» از جاحظ، «الشعر والشعراء» از ابن قتیبه و «الكامل» از مبرّد است.
۲. دومین حرکت و جریان، حرکتی بود که از سوی ابن المعتز، قدامة بن جعفر و ابن طباطبا علوی صورت پذیرفت. این سه ناقد به ترتیب با نوشتن سه کتاب «البدیع»، «نقد الشعر» و «عیار الشعر» قوانین «نقد شعر» را پایه‌ریزی کردند و نقد بلاغی را به عنوان شیوه‌ای از نقد ادبی به میدان وارد کردند. آغاز تماس با فرهنگ یونانی و تأثیرپذیری از آن فرهنگ، از دیگر ویژگیهای این دوره است.

۳. سومین حرکت نقد که پربارترین مرحله از تاریخ تحولات نقد در این دوره است، با ظهور آمدی و جرجانی در قرن چهارم آغاز می‌شود، آمدی با نوشتن کتاب «الموازنة بين الطائين» و جرجانی با نگارش «الوساطة بين القنبي و خصومه»، شیوه «نقد موازنة» ای را با روش نوین و منظمی در نقد داخل کردند.

۴. چهارمین حرکت نقد، همان غالب آمدن روح و قوانین علم بلاغت بر نقد ادبی است، ابو هلال عسکری صاحب کتاب الصناعتین، و ابن رشیق قیروانی صاحب کتاب «العسد فی صناعة الشعر و نقده» و «قراضة الذهب فی نقد اشعار العرب» از نمایندگان این حرکت هستند.

### مهمترین مسائل نقد ادبی در دوره عباسی

مهمترین مسائلی که نقد ادبی در دوره عباسی با آن آمیخته بوده است عبارتند از: (۱) نظام طبقه‌بندی، (۲) بحث لفظ و معنا، (۳) گرایش به قدیم و گرایش به جدید، (۴) سرقت ادبی.

نقادان عرب تا پیش از آغاز مرحله تدوین در نقد ادبی، از روش طبقه‌بندی استفاده می‌کرده‌اند، البته برای قراردادن و گنجاندن شاعران در طبقات گوناگون، مقیاس معینی نبوده و تنها مقیاس مطرح شده، همان «روشنی و وضوح در بیان معنا» بوده است. محمد بن سلام جمعی در کتاب «طبقات الشعراء» از این روش استفاده کرده است و همین روش در کتاب «الشعر والشعراء» ابن قتیبه، و در دسته‌بندی خطیبان به وسیله جاحظ در کتاب «البيان والتبيين» نیز مورد توجه واقع شده است.

لفظ و معنا از دیگر محورهای مسائل نقد در این دوره بوده است؛ زیرا گروهی طرفدار لفظ و پالایش و زیبانمودن آن بودند؛ و گروهی نیز به معانی، بیش از لفظ توجه داشتند و این جدال و دوگانگی تا زمان عبدالقاهر جرجانی که مسأله «تلائم» و هماهنگی لفظ و معنا را مطرح کرد، همچنان ادامه یافت. متأخرین، طرفدار لفظ بودند؛ به این جهت موضع ایشان نسبت به سرقت

شعری، موضعی تکنیکی و فنی بود و چندان دنبال سرقت در معانی نمی‌رفتند؛ زیرا که معتقد بودند معانی بین مردم مشترکند و قاطبهٔ مردم و خواص ایشان می‌توانند از آن معانی بهره‌گیرند؛ لذا شاعران را در استفاده از معانی قدیم آزاد می‌دانستند؛ درحالی که طرفداران قدیم از «معنا» جانبداری می‌کردند و در بحث سرقت ادبی، موضعی جامد و راکد محتوایی دارند. این گروه به دنبال یافتن سرقات در معنا بودند و شاعر را فقط به جهت تشابه در معنا با شاعر دیگر، متهم به سرقت می‌کردند و در «موازنه» بین دو شاعر توجه به این داشتند که کدامیک به روشنی بهتری «معنا» را افاده کرده است.

در مورد گرایش به قدیم و گرایش به جدید، ریشهٔ تاریخی آن را می‌توان در همان تحولی دانست که با پیدایش اسلام در وضعیت فرهنگی و اجتماعی و ادبی عرب پدید آمد؛ زیرا از یک سو با کسانی مواجه بودیم که تعصب شدیدی به آداب و موارث فرهنگی پیش از اسلام نشان می‌دادند، و از سوی دیگر با روی کار آمدن دولت عباسی و سقوط دولت بنی‌امیه که منادی گرایش به تعصبات جاهلی بود، رودررو می‌باشیم. این دگرگونی در سیاست، خواه ناخواه باعث تحول فکری عرب گردید و خود عاملی برای ظهور شاعرانی شد که در پی معانی شعری جدید بودند، و این درحالی است که راویان شعر نیز در راه زنده نگه‌داشتن آداب و سنن در ادب عربی می‌کوشیدند. این تضاد و دوگانگی، مسأله طرفداری از قدیم و جدید را که سرآغاز مسائل دیگری در نقد است، پدید آورد.

سرقت ادبی به‌خصوص در دوره‌ای از تاریخ نقد ادبی، محور اصلی نقد بوده است.

در این دوره، نقادان به ارائهٔ تعریف و انواع سرقت ادبی و موارد مستحسن و غیرموجه آن پرداختند و برای شاعری که برای نخستین بار معنای جدیدی را ابتکار و تولید کرده بود، ارزش و اعتبار خاصی قائل بودند. در این میان برخی تنگ‌نظری می‌کردند و امکان توارد و زایش معنای جدید را از شاعران دیگر سلب می‌کردند و بر این گمان بودند که همهٔ معانی را شاعران پیشین گفته‌اند و شاعران جدید کاری جز سرقت معانی آنان، ندارند. دسته‌ای دیگر از نقادان

دامنه شمول سرقت را تنگتر و حوزه فعالیت و ابتکار برای شاعران را بازتر کرده، ابراز داشتند که سرقت فقط به آن دسته از معانی اطلاق می شود که مخصوص به شاعری خاص باشد؛ ولی استفاده از آن دسته از معانی که بین مردم مرسوم و متداول است، سرقت محسوب نمی شود. خلاصه آنکه این بحث وسیله ای برای نقد اشعار بوده است و بسیاری از کتابهای نقد، مثل «موازنة» و «الوساطة» و «العسدة» مشحون از مباحث سرقت ادبی هستند.

### تحولات نقد پس از قرن پنجم

همانطور که پیشتر گفته شد با آمدن ابوهلال عسکری نقد به بلاغت متحول شد و مباحث نقدی بیشتر در قالب مسائل بلاغی مطرح گردید؛ این حرکت منجر به عنایت فراگیرتری به مسائل بلاغی و تدوین کتابهای مستقل در علم بلاغت شد.

به این مناسبت لازم است، از عالمی اندیشمند یعنی عبدالقاهر جرجانی متوفی به سال ۴۷۱ ه.ق. نام ببریم؛ مردی که از شرق جهان اسلام برخاست و در قرن پنجم به عنوان بارزترین نویسنده و اندیشمند در علم بلاغت عربی اشتهار یافت و به عنوان واضع و بنیانگذار دو علم «معانی و بیان» شناخته شد. دو کتاب مشهور وی در علم بلاغت یعنی «دلائل الاعجاز» در علم معانی و «اسرار البلاغه» در علم بیان در تاریخ علم بلاغی، به عنوان دو اثر بزرگ و مادر شناخته شدند که به آنها در آن قرن از اصلی ترین کتابهای عربی در ادبیات و نقد محسوب می شدند، بلکه تا امروز نیز به عنوان دربردارنده پیشرفته ترین نظرات در باب بلاغت و نقد ادبی، مورد مراجعه و تحقیق علاقه مندان و محققین واقع می شوند. ره آوردعای هنری وی را می توان در چند عبارت زیر خلاصه کرد:

الف) وی بلاغت را به سوی قانونمندی سوق داد و علم معانی و علم بیان را به طور جداگانه در دو کتاب مستقل مطرح و تدوین نمود.

ب) او توانست نظریه توجیه به «واژه» را رد کند و الفاظ و واژه‌ها را در قالب جمله و عبارت و به شکل ترکیبی، مورد توجه و ارزیابی خود قرار دهد.

ج) بین لفظ و معنا پیوند و تألیف قائل شد و هردو را با هم مورد بررسی قرار داد و طرفداری از هر یک بدون توجه به دیگری را رد کرد.

نظریه «نظم و تألیف» وی، در واقع ردی بر معتقدین به دوگانگی لفظ و معنا و بازگشتی به یکپارچگی و پیوند الفاظ باهم بود. او برای استناد به نظریه خود ثابت می‌کند که معجزه قرآن به نظم و تألیف آن است نه در الفاظ آن؛ زیرا اعراب نیز می‌توانستند آن واژه‌ها را به کار برند؛ ولی از «نظم» و ایجاد پیوند بین واژه‌ها عاجز بودند.

د) او بین فصاحت و بلاغت پیوند ایجاد کرد و گفت که ممکن نیست بتوانیم بین آن دو جدائی قائل شویم و مثلاً کلمه‌ای را به طور مجزا و بدون ارتباط آن با واژه‌های دیگر، فصیح بدانیم؛ بلکه فصاحت آن کلمه در ارتباطش با کلمات دیگر و در جمله، ثابت می‌شود. او در این باره اضافه می‌کند:

علمت ان الفصاحه و البلاغه و سائر ما یجری فی طریقهما و اوصاف راجعة الی المعانی و الی ما یدل علیه بالالفاظ دون الالفاظ انفسها<sup>۲۲</sup>

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

## یادداشتها

۱. انیس المقدسی، مقدمة لدراسة النقد فی الادب العربی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول ۱۹۵۸ م، ص ۳.
۲. عبدالرؤف مخلوف، ابن رشیق و نقد الشعر و وكالة المطبوعات، چاپ اول، ۱۹۷۳، ص ۲۸. حنا الفاخوری، الجدید فی بحث الادبی، مكتبة المدرسة و دار کتاب اللبانی، چاپ دوم، بیروت: ۱۹۶۱، ص ۲۸۶.
۳. احسان عباس، تاریخ النقد الادبی عند العرب، دارالثقافة، بیروت: چاپ پنجم، ۱۴۰۶ هـ، ۱۹۸۶ م، ص ۱۴.
۴. عمر فروخ، تاریخ الادب العربی، دارالعلم للملایین، بیروت: چاپ پنجم، ۱۹۸۵ م، جلد

۵. فیلیپ حتی؛ تاریخ عرب؛ ترجمه ابوالقاسم پاینده، مؤسسه انتشارات آگاه، چاپ دوم، ۱۳۶۶، ص ۱۵۵.
۶. مرزبانی، الموشح، تحقیق علی محمد البجاوی، دار نهضة مصر؛ ۱۶۶۵ م، ص ۲۶.
۷. ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، مؤسسه جمال للطباعة والنشر، جلد نهم، ص ۳۴.
۸. ابوالعباس، احمد قلفسندي، نهاية ارب في معرفة انساب العرب؛ تحقیق ابراهیم ایاری، قاهرة: ۱۹۵۹ م، چاپ اول، ص ۴۶۴.
۹. مرزبانی؛ همان کتاب؛ ص ۸۲.
۱۰. ابو هلال عسکری، الصناعتین؛ تحقیق علی محمد البجاوی و محمد ابوالفضل ابراهیم، دار احیاء الکتب العربیة، چاپ اول ۱۳۷۱ هـ/ ۱۹۵۲ م، ص ۱۴۱.
۱۱. داود سلوم؛ النقد العربي القديم بين الاستقراء والتألیف؛ مكتبة الاندلس، بغداد: چاپ سوم، ص ۲۵.
۱۲. مأخذ پیشین؛ ص ۲۶.
۱۳. ابوالفرج اصفهانی؛ الاغانی؛ جلد چهارم، ص ۱۳۸.
۱۴. ابن عبدربه، العقد الفريد؛ دارالکتب العلمیة، بیروت؛ جلد ششم، ص ۱۲۳ و ۱۲۵.
۱۵. داود سلوم؛ النقد العربي القديم؛ ص ۳۳.
۱۶. احمد امین؛ النقد الادبی؛ دارالکتب العربی، لبنان؛ چاپ چهارم، ۱۹۶۷ م، ص ۱۷ و ۱۸.
۱۷. سعید افغانی؛ اسواق العرب فی الجاهلیة الاسلام؛ دارالفکر، دمشق؛ چاپ دوم، ۱۳۷۶ هـ/ ۱۹۶۶ م، ص ۴۸ و ۴۹.
۱۸. فیلیپ حتی؛ تاریخ عرب؛ ص ۳۲۵.
۱۹. ابوالفرج رومی؛ الاغانی؛ جلد بیست و یکم، ص ۶۱.
۲۰. ابن قتیبه؛ الشعر والشعراء؛ ناشر دارالثقافة، ص ۵۶.
۲۱. داود سلوم؛ النقد العربي القديم؛ ص ۱۳۰.
۲۲. عبدالقاهر جرجانی؛ دلائل الاعجاز؛ مكتبة القاهرة، مصر؛ ۱۳۸۱ هـ/ ۱۹۶۱ م، ص ۱۷۰ و ۱۷۱.